

قاسم لاربن

شاعری که از نو باید شناخت

قاسم لاربن شاعر، اندیشمند و فیلسوف ایرانی است که شوربختانه هنوز آنگو. نه که باید و شاید در بین اهل ادب و دوستان شعرپارسی شناخته نشده است.

شعرهای لاربن بسیار روان و پر محتواست. مضامینی که در اشعار آقای لاربن بکار گرفته میشود بکراست و ویژه ی خود اوست که برای اولین بار بگوش ما میرسد.

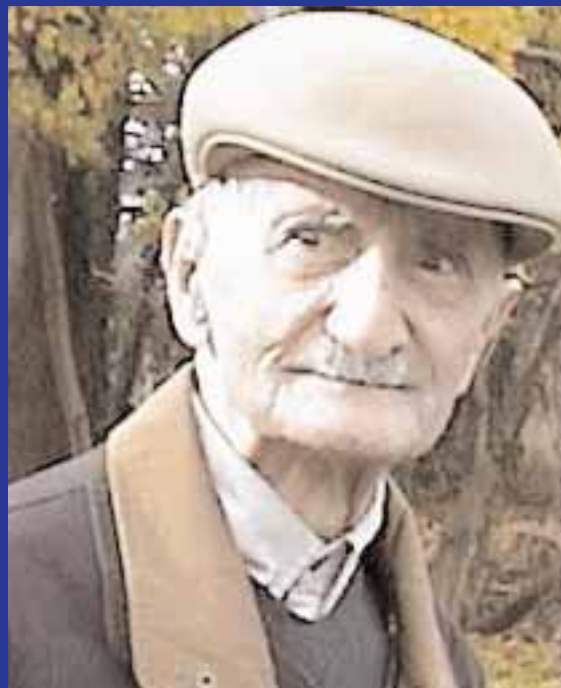
اشعار آقای لاربن به دو بخش نو و شعر عروضی تقسیم میشود. شعرهای او که در قالب نیمایی سروده شده با اشعار بزرگانی چون نیما، سهراب سپهری و دیگران نه تنها برابری میکند که در بسیاری از موارد یک سر و گردن هم بالاتر است.

غزلهای استاد لاربن، از وزنهای شاد و آهنگین برخوردار است. رباعیات او تحت عنوان یکصد و یک رباعی با چاپی بسیار نفیس در آمریکا بچاپ رسید و سپس در ایران تجدید چاپ شد و بسیار مورد استقبال عموم قرار گرفت.

استاد لاربن بعنوان نویسنده در بین اهل ادب مشهور است. او بیش از ۵۰ سال پیش داستانهای خود را در مطبوعات آنروز ایران چاپ میکرد. کتاب هفته با سردبیری احمد شاملو بیشترین توجه را به داستانهای قاسم لاربن نشان میداد که نوجوانان آنزمان یا مردان و زنان میانسال امروز همه خواننده آن داستانها بودند. اینک نیز تازه ترین آثار آقای لاربن در آمریکا و ایران به چاپ رسیده است که از آنجمله میتوان به آثار زیر اشاره کرد:

یکصد و یک رباعی (آمریکا و ایران) پرندگان بی لانه (ایران و آمریکا) آسمان ابری (ایران) داستان پرتگاه (ایران)

کتاب گوژ که چندین بار در ایران تجدید چاپ شده است یکی از معروفترین آثار استاد قاسم لاربن است. در اینجا به یکی از اشعار این شاعر و نویسنده بزرگ کشورمان توجه کنید. باز هم درباره این اندیشمند و آثار ایشان با شما صحبت خواهیم کرد.



برای کسب اطلاع از آثار استاد قاسم لاربن
میتوانید با ما تماس بگیرید:

www.parsmassmedia.org
pmm@parsmassmedia.org

کورهی خورشید

کوچه تاریک است خانه ام تاریکتر

ابرسنگین سیاهی بر فراز بامها و برج ها ارا به میرانند

کورهی خورشید میسوزد در آن بالا چراغ من ولی خاموش

ابر تاکی در نگاهم سایه خواهد زد؟ کس نمیداند.

باد را گوئی درو کردند در صحرا،

بسان خوشه ی اندیشه های من

ویا از سوز سرما مثل آب کاسه ی درویش یخ زد

و سنگی شد میان راه،

گوش ما پر از صدای بال خفاش است و بانگ جغد،

و دیگر هیچ

و من، جغد سکوت خویش در عزلت

از هیاهوئی که در آن سوی دریاهاست

میتوان دریافت دورترها

در پس آن جنگل لبریز از سایه، زندگی جاری است

آفتابی هست و بادی نوشخندی، نوشخوابی

صدای ناز نبض پرستوئی رنک و بوئی، های و هوئی،

بر لپی حرفی، در سری شوری، در درون نوری،

و در آن دورترین آبادی:

آسمان شفاف، سخن نیز، و نگاه...

و هر اندیشه که جوشد در سر،

و هر شعله که خیزد از دل

عشق، شیرازه ی هستی است و

مستی هشیاری محض

کوچه تاریک است خانه ام تاریک تر

کورهی خورشید میسوزد در آن بالا چراغ من ولی خاموش ...

